

اشاره

ارائه‌ی تعریفی دقیق و عمیق از تمدن، کلید ورود به مباحث تمدنی است و شاید بتوان گفت کمتر مفهومی مانند تمدن، به این اندازه نیازمند دقت در تعیین واژه‌های تعریف باشد. این اثر تلاش می‌کند برپایه‌ی تعریف مفهوم تمدن از دیدگاه علامه مصباح یزدی - مدظله - تحلیل دقیقی از تمدن و مؤلفه‌های این مفهوم ارائه کند. بر تک‌تک واژه‌ها و مفاهیم تعریف علامه، تمرکز شده و با روش تحلیل مفهومی تلاش شده است لایه‌های درهم‌تنیده و پنهان این تعریف، نمایان شود و همچنین به بخشی از منظومه‌ی فکری علامه مصباح در حوزه‌ی مباحث تمدنی دست پیدا کنیم.

تجزیه و تحلیل این تعریف، و تفکیک مفاهیم و نیز سرفصل‌های چهارگانه‌ای که در تعریف ایجاد شده‌اند، ما را در رسیدن به این منظومه‌ی فکری کمک می‌کند. چهار سرفصل اصلی تعریف علامه مصباح عبارت‌اند از: ویژگی‌های کلی تمدن؛ زیربنا و بنیان تمدن؛ ساخت تمدن؛ و فرایند تمدن‌سازی براساس هرم نیازمندی‌های کلان بشری. سعی شده است با این کار، مفاهیم تعریف در دسته‌بندی‌هایی توزیع شود تا از بی‌شکلی و پراکندگی معنایی مفاهیم و واژه‌های تعریف جلوگیری شود. در این تعریف، تمدن مفهومی است که از ویژگی‌های کلان زندگی انسان‌هایی حکایت می‌کند و چتری است که بر همه‌ی فعالیت‌های اجتماعی سایه می‌افکند؛ از انسان‌هایی سخن می‌گوید که نوعی وحدت ارگانیکی و اندامواره برای خود قائل‌اند و زندگی آنها از نوعی ثبات برخوردار است؛ کسانی که با تقسیم کار اجتماعی و با استفاده از همه‌ی نعمت‌های مادی و غیرمادی در شکل طبیعی و مصنوعی، تلاش‌های برنامه‌داری برای رفع نیازها، دفع خطرها، ارتقای بهره‌ها و رسیدن به آرمان‌ها انجام می‌دهند.

منظومه فکری علامه مصباح درباره تمدن

مبتنی بر تحلیل مفهومی تمدن از دیدگاه ایشان

ابوذر مظاهری

یکی از مشکلات تحقیق در حوزه‌ی مباحث تمدنی، مشخص و شفاف نبودن مفهوم تمدن است. به همین دلیل، غالب پژوهشگران این حوزه، لازم می‌دانند بخشی از تحقیق خود را به تبیین و تعریف مفهوم تمدن اختصاص دهند. پیچیدگی خود پدیده‌ی تمدن، یکی از علل اصلی این مشکل و معضل علمی است. درباره‌ی مفهوم تمدن، تاکنون تعاریف زیادی ارائه شده است. برخی پژوهشگران تا چند صد تعریف برای تمدن ذکر کرده‌اند. در این تحقیق تلاش شده است از مسیر یک تعریف و یک تحلیل مفهومی شفاف و شاخص‌مند، به منظومه‌ی فکری علامه مصباح درباره‌ی تمدن دست یابیم.^۱

از نظر نگارنده، تعریف علامه مصباح از تمدن، ظرفیت کافی برای رساندن پژوهشگر به منظومه‌ی فکری ایشان درباره‌ی تمدن را داراست. در این تعریف، به ابعاد متعددی از مفهوم تمدن توجه شده و تعریف نسبتاً جامع و مانعی ارائه گردیده است. هر فراز این تعریف، به نکته‌ای کلیدی درباره‌ی مفهوم تمدن اشاره دارد. در این پژوهش، به هر فراز و فقره‌ی این تعریف، به صورت مستقل توجه می‌شود و پیرامون آن، بحث تفصیلی می‌یابد. همچنین از دیدگاه‌های دیگر پژوهشگران و صاحب‌نظران برای تقویت و تأیید فرازهای این تعریف استفاده می‌شود و به نوعی مقایسه‌ای میان تعریف علامه مصباح و دیگر تعاریف تمدن صورت خواهد گرفت. به اعتقاد خود ایشان، همه‌ی قیود و مفاهیمی که در تعریف آورده شده‌اند، برای این است که «هر کدام از این قیده‌ها اشاره به نظریه‌ای است که در باب تمدن شرط کردند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۵/۱۰/۴).

نکته‌ی دیگر درباره‌ی تعریف علامه مصباح اینکه این تعریف، به مثابه‌ی پدیده‌ای کاملاً اجتماعی، صرف‌نظر از شاخص‌های اسلامی صورت گرفته است؛ به خلاف تعاریف قرن هجدهمی اندیشمندان غربی از تمدن، که شاخص‌های غربی در تعریف لحاظ شده و تعریف ماهیت مصداقی پیدا کرده است؛ بنابراین، یک مصداق بیشتر ندارد و آن هم تمدن غربی است.

این میزان از دقت و موشکافی در این تعریف را نمی‌توان برای هر تعریفی به کار برد. از آنجا که علامه مصباح دارای یک منظومه‌ی فکری منسجم و اندیشه‌ی فلسفی و مستدل‌اند، تحقیق درباره‌ی تعاریفی که ایشان از یک موضوع ارائه می‌کنند، باید با روش سیر از اجمال به تفصیل و از مفاهیم به مبانی و در جهت کشف نظام اندیشه صورت بگیرد.

۱. تفکیک مفهوم فرهنگ از تمدن (دو رویکرد ماده - صورت و اجمال - تفصیل)

مفهوم فرهنگ در کنار مفهوم تمدن، از مهم‌ترین مفاهیم تعیین‌کننده در حوزه‌ی مباحث تمدنی است. اینکه چه رویکردی در تفکیک این دو مفهوم داشته باشیم، تأثیر زیادی بر مباحث تمدنی دارد. در آثار علامه مصباح، این تفکیک با دو رویکرد صورت گرفته است: رویکرد اول، مفهوم فرهنگ و تمدن را به مثابه‌ی ماده و صورت از یکدیگر تفکیک می‌کند. این رویکرد، تمدن را شکل، قالب و صورت مادی یک محتوای فرهنگی معرفی کند و چون یک امر محتوایی نیست، فی‌نفسه ارزشی بر آن مترتب نیست؛ اما در رویکرد دوم، مفهوم فرهنگ و تمدن، به مثابه‌ی مرحله‌ی اجمال و تفصیل یک امر، از یکدیگر تفکیک می‌شوند. تمدن

امر جدایی از فرهنگ به شمار نمی‌آید؛ بلکه بسط همه‌جانبه‌ی فرهنگ و نظام‌یافتگی مؤلفه‌های فرهنگی است. در این صورت، تمدن فی‌نفسه دارای ارزش است و صرفاً قالبی به شمار نمی‌آید که ارزش آن به محتوایش باشد.

۱-۱. تفکیک میان فرهنگ و تمدن به مثابه‌ی ماده و صورت

در این کاربرد، مفهوم تمدن در برابر مفهوم فرهنگ قرار می‌گیرد و به جنبه‌ی مادی و سخت‌افزاری و شکل زندگی انسان اشاره می‌کند؛ در مقابل، فرهنگ به جنبه‌ی معنوی و محتوایی زندگی اشاره دارد. چنین کاربردی، در بین اندیشمندان اسلامی رایج است و از آن می‌توان به رویکرد تفکیکی میان فرهنگ و تمدن نام برد. علامه مصباح در این کاربرد معتقدند: «تمدن، شکل زندگی انسان‌هاست؛ و به همین دلیل، سعادت ابدی انسان‌ها تنها در گرو تمدن نیست؛ و رسیدن به سعادت، نه در گرو زندگی در ساختمان‌های مجلل و پیشرفت تکنولوژی است و نه در گرو زندگی در خانه‌ی خشتی و حقیق». همچنین «انبیا برای تغییر محتوای تمدن آمده‌اند و نه شکل آن...؛ محتوای تمدن عبارت است از فرهنگ، که ریشه‌ی آن را باورها و ارزش‌ها تشکیل می‌دهند». بنابراین، «نباید فرهنگ را با تمدن یکی دانست؛ چراکه یکی مربوط به شکل زندگی جامعه است و دیگری مربوط به محتوای آن زندگی. اسلام آمده است تا به جوامع در هر مرحله‌ای هستند - کاخ‌نشین یا کوخ‌نشین - یاد دهد که چه نگاه و اعتقادی باید داشت و چگونه باید عمل کرد. از این رو تمدن اسلامی، به هر تمدنی گفته می‌شود که محتوای اسلامی داشته باشد» (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۰۲/۰۵).

با این تلقی از مفهوم تمدن، ملاک ارزش‌گذاری و تشخیص پیشرفت و تعالی فرهنگ یک جامعه، تمدن آن نیست؛ چراکه: شکل تمدن، به هر گونه و در هر مرحله که باشد، چندان اهمیت ندارد. بنابراین، زمانی یک تمدن تمدنی اسلامی است که زمینه‌ی تقوا در جامعه را بهتر و بیشتر فراهم کند (همان).

به نظر می‌رسد رویکرد تفکیکی میان فرهنگ و تمدن، بیشتر در برابر مطلق‌انگاری غربی شکل گرفته است. تا قرن هجدهم، واژه‌ی تمدن صرفاً به معنای مؤدب بودن و نجابت درک می‌شد. از قرن هجدهم، این واژه باری ارزشی در برابر بربریت، توحش و سمیت و بدویت پیدا می‌کند. برای نخستین بار در دنیای انگلیسی‌زبان، پیشنهاد بازول بود که واژه‌ی تمدن در برابر بربریت قرار گیرد. این مفهوم با مدرنیته و ایدئولوژی مدرنیته گره خورده است؛ به گونه‌ای که عموماً نشانه‌ی تکامل پیشرفت انسانی شد (اباذی و دیگران، ۱۳۹۰: ص ۳).

تمدن غربی، به‌ویژه در سده‌های ۱۸ و ۱۹ می‌کوشد با یک نوع مطلق‌گرایی و دوگانه، تمدن و توحش، جوامع فرهنگی دیگر را یا دنباله‌رو خود معرفی کند یا اگر دنباله‌رو نبوندند، در طرف مقابل تمدن، یعنی توحش، قرار دهد؛ چنان‌که در دوگانه‌های دیگر، مانند سنت و تجدد، و پیشرفت و عقب‌ماندگی، همین هدف دنبال می‌شود. در مقابل این مطلق‌گرایی و انحصارطلبی، نگاه تفکیکی - که در خود غرب هم عمده‌تاً توسط متفکران آلمانی شکل گرفته است - با تفکیک میان فرهنگ و تمدن، در واقع مطلق‌انگاری تمدن غربی را می‌شکند. با ارزش‌گذاری بر مبنای فرهنگ و نه تمدن، جوامعی که فرهنگ دارند اما تمدن ندارند، ارزش خودشان را پیدا کرده، در برابر غرب قد علم می‌کنند.

مختلف ارزشی و شناختی و... است؛ به گونه‌ای که تمامی آنها به‌سوی هدف واحدی متوجه‌اند (پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی، جلسه‌ی ششم ۱۳۹۴، ص ۱۳۹).

براساس این سطح از کاربرد، نظام‌یافتگی به‌عنوان سازه‌ی اصلی تمدن، ارزشمند شمرده می‌شود؛ هرچند به‌لحاظ رتبه‌بندی زمانی در مرحله‌ی دوم و بعد از محتوای فکری و فرهنگی قرار می‌گیرد. در یکی از تعاریف رایج تمدن آمده است: «تمدن، نظامی است اجتماعی که موجب تسریع دستاوردهای فرهنگی شده و به‌منظور بهره‌گیری از اندیشه‌ها و آداب و رسوم و هنر، دست به ابداع و خلاقیت می‌زند. نظامی است سیاسی، که اخلاق و قانون نگه‌دارنده‌ی آن است؛ و نظامی است اقتصادی، که با تداوم تولید و مبادله، پایدار خواهد ماند» (دوران، ۱۳۷۰: ۱۲۶۸، ص ۲۵۶). به‌عبارت‌دیگر، تمدن را می‌توان «مجموعه‌ای از نظام‌های اجتماعی با ویژگی‌های سیستمی که دارای خاستگاهی عقلانی هستند» دانست (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶: ۸۹).

علامه مصباح معتقدند تبدیل شدن اندیشه‌ها، مفاهیم، ویژگی‌ها و ارزش‌ها به «نظام»، و به‌تعبیردیگر، نظام‌یافتگی آنها، فرایندی مطلوب و طبیعی است. هر فکر و اندیشه‌ای که در مسیر بسط و کمال خود قرار بگیرد، نظام می‌یابد و به نظام اندیشه تبدیل می‌شود. ایشان در این باره می‌فرمایند:

شاید این تعبیر را از مرحوم آقای صدر - رضوان‌الله‌علیه - یاد گرفته باشیم که بعد از علم اقتصاد، نوبت به نظام اقتصادی می‌رسد. در نظام اقتصادی، استراتژی‌های رفتار اقتصادی یک جامعه تعیین می‌شود. پس از آن، نوبت به راهبردها و برنامه‌های اجرایی و مانند آن می‌رسد. علم، به آن معنا که رابطه‌ی بین موضوع و محمول از راه تجربی اثبات می‌شود، ارتباطی با دین و ارزش‌ها نداشت؛ مسلمان و کافر برای این علم مساوی بود؛ اما پذیرفتن نظام اقتصادی این‌طور نیست. اینجاست که مردم خواسته‌ها و سلیقه‌های مختلف دارند؛ شرایط اقلیمی و ایدئولوژی‌ها نیز مؤثر هستند. این مسائل کمک می‌کند به اینکه چه نوع نظام اقتصادی‌ای را بپذیرند... [همچنین] ما می‌توانیم در نظام مدیریت - نه علم مدیریت - فرهنگمان، یعنی باورها و ارزش‌هایمان را حاکم کنیم؛ اینکه چگونه منابع و نیروهای انسانی را به‌کار گیریم، چگونه آنها را انتخاب و تربیت کنیم و آنها را حفظ کنیم، از اصول مدیریت صحیح است. بر چه اساسی باید این کارها را انجام دهیم؟ در این امور، نظام ارزشی، فکر، باورها و ارزش‌ها، اعتقادات و حتی فرهنگ‌های ملی اثرگذار است (بیانات آیت‌الله مصباح در جمع انجمن مدیریت اسلامی، ۱۳۹۴/۷/۱۶).

می‌بینیم که از دیدگاه علامه مصباح، نظام‌یافتگی، هم بار ارزشی به علوم و اندیشه‌ها می‌دهد و هم خود یک ارزش شمرده می‌شود. در این مرحله است که فرهنگ و ارزش‌ها با اندیشه‌ها، علوم، برنامه‌ها و ساختارها عجین می‌شود و بر آنها تأثیر می‌گذارد. به‌تعبیردیگر، اشراک اهداف کلان و استراتژی‌ها در برنامه‌ها و ساختارها، در این مرحله صورت می‌گیرد؛ و این، خود یکی از اهداف و مراحل رشد و تکامل اندیشه‌ی اسلامی است.

نگاه نظام‌مند علامه مصباح به ابعاد حیات اجتماعی، قبل از هر چیز در خود اسلام باید به‌وجود بیاید. از دیدگاه ایشان، یکی از علل عدم تحقق همه‌ی اهداف اسلامی در ساختار نظام جمهوری اسلامی، نداشتن نگاه



شبیبه این رویکرد - که با تفکیک میان فرهنگ و تمدن، به‌نوعی در برابر مطلق‌گرایی تمدنی غرب قرار می‌گیرد - در تعریف استاد شهید مطهری هم می‌توان مشاهده کرد. ایشان در تعریف تمدن می‌گویند: تمدن دو جنبه دارد: مادی و معنوی. «جنبه‌ی مادی تمدن، جنبه‌ی فنی و صنعتی آن است که دوره‌به‌دوره تکامل یافته تا به امروز رسیده است؛ جنبه‌ی معنوی تمدن، مربوط به روابط انسانی انسان‌هاست» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲: ص ۱۶۹).

۱-۲. تفکیک میان فرهنگ و تمدن به‌منابیه‌ی مرحله‌ی اجمال و تفصیل

همان‌گونه که گذشت، در رویکرد دوم، تفکیک میان مفهوم فرهنگ تمدن از این جهت صورت می‌گیرد که فرهنگ مرحله‌ی اجمال، و تمدن مرحله‌ی تفصیل یک محتوای واحد تلقی می‌شود. در واقع، تمدن مرحله‌ی تفصیلی و تکمیلی فرهنگ شمرده می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، با این رویکرد، بسط فرهنگ و «نظام‌یافتگی» مؤلفه‌های فرهنگی، تمدن را شکل می‌دهد. از دیدگاه علامه مصباح، «نظام» به «مجموعه‌ای از واحدهای مرتبط به یکدیگر اطلاق می‌شود که در جهت خاصی عمل می‌کنند؛ مثلاً مجموعه‌ی دستگاه‌های مختلف یک حکومت را که در جهت اداره‌ی یک مملکت فعالیت می‌کنند، نظام حکومتی می‌گویند». همچنین نظام ارزشی «گویای عملکرد مجموعه‌ای از دستگاه‌های

نظام‌مند به دین اسلام است. ایشان معتقدند:

ما باید اسلام را به‌عنوان یک مجموعه‌ی سیستماتیک، بلکه یک مجموعه‌ی ارگانیک بنگریم؛ مجموعه‌ای که اعضایش تأثیر و تأثر متقابل درهم دارند و با فعالیت‌های متقابلی که انجام می‌دهند، زمینه‌ی رسیدن به هدف واحدی را فراهم می‌کنند که فوق‌هدف فعالیت‌های هر بخش از این سیستم است. متأسفانه این نگرش به اسلام، چه در جامعه‌ی ما و چه در سایر کشورهای اسلامی، درست تبیین نشده است... وقتی اسلام، ناب است که همه‌ی بخش‌ها به‌صورت یک کل منسجم و دارای تأثیرات متقابل و با هدف واحد در نظر گرفته شود؛ که متأسفانه این مسئله درست تبیین نشده است (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۰/۰۱/۲۱).

به‌نظر می‌رسد، آنچه در ادامه به‌عنوان مفهوم تمدن و تجزیه و تحلیل آن می‌آید، بیشتر بر رویکرد دوم در تفکیک میان مفهوم فرهنگ و تمدن استوار است و در امتداد یک تصور نظام‌مند، یا به‌عبارت‌بهرتر، نظام‌اندیشی در حوزه‌ی علم و عمل قرار می‌گیرد. در این تعریف، فرایند تمدنی و مسیری که در جهت شکل‌گیری تمدن طی می‌شود، لازمه‌ی بسط و گسترش یک فکر و اندیشه است. هر کدام از مؤلفه‌های مفهوم تمدن در تعریف علامه مصباح، یعنی کلان‌نگری، جامع‌اندیشی، زیست اجتماعی باثبات، وحدت‌گرا و تخصص‌گرا، برنامه‌داری، حرکت در مسیر رفع نیازها، دفع خطرها، ارتقای بهره‌ها و رسیدن به آرمان‌ها، جز با نگاه نظام‌مند و نظام‌اندیشی ممکن نخواهد بود.

در ادامه، تلاش می‌شود با تجزیه و تحلیل تعریف علامه مصباح از تمدن و تفکیک مفاهیم و نیز سرفصل‌های چهارگانه‌ای که در تعریف ایجاد شده است، تاندازهای به منظومه‌ی فکری ایشان در موضوع تمدن دست پیدا کنیم. چهار سرفصل اصلی تعریف علامه مصباح عبارت‌اند از: ویژگی‌های کلی تمدن؛ زیربنا و بنیان تمدن؛ ساخت تمدن؛ و فرایند تمدن‌سازی براساس هرم نیازمندی‌های کلان بشری. سعی شده است با این کار، مفاهیم تعریف در دست‌بندی‌هایی توزیع شود تا از بی‌شکلی و پراکندگی معنایی مفاهیم و واژه‌های تعریف جلوگیری شود.

۲. ویژگی‌های کلی تمدن

۱-۲. کلان بودن و کلان‌نگری

مفهوم تمدن از دیدگاه علامه مصباح، «از ویژگی‌های کلان زندگی انسان‌ها حکایت می‌کند»؛ و این به دو معناست: معنای اول، به خود مفهوم تمدن برمی‌گردد که به امری کلان و ویژگی‌های این امر کلان اشاره دارد؛ چراکه تمدن، کلان‌ترین صورت یک واحد

فرهنگی - اجتماعی است. به‌تعبیر هانتینگتون، «تمدن، گسترده‌ترین واحد مستقل فرهنگی است؛ بالاترین سطح گروه‌بندی فرهنگی انسان‌ها، و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی افراد است» (هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ۱۳۷۸: ص ۴۳).

بنابراین، آنچه از ویژگی‌های جزئی و خرد زندگی انسان‌ها حکایت کند، ربطی به تمدن ندارد. این نکته ما را به معنای دوم این فراز رهنمون می‌کند که به‌صورت غیرمستقیم به بینش و رویکرد نظری این حوزه‌ی مطالعاتی اشاره دارد که بینش تمدنی، بینشی کلان و کلان‌نگر، فرارشته‌ای، فرابخشی و سیستمی است؛ نه اینکه جزئیات و امور خرد نمی‌توانند متعلق بینش تمدنی قرار بگیرند، بلکه بینش تمدنی به همه‌ی امور جزئی یا کلی با رویکرد تمدنی و کلان می‌نگرد. حتی می‌توان گفت در بینش تمدنی، بیشترین جزئیات و امور خرد مورد توجه قرار می‌گیرد؛ منتها به وجه ارتباطی و به جایگاه درون‌شبکه‌ای و درون‌سیستمی آنها توجه می‌شود.

از آنجاکه در اندیشه‌ی علامه مصباح، توجه به امور کلان بیش از توجه به امور خرد اهمیت دارد، تأمل و تفکر در مسیر تمدن اسلامی و تمدن‌سازی نوین، از درجه‌ی اهمیت بیشتری برخوردار است. ایشان با توجه به تأکید رهبر معظم انقلاب بر کلان‌نگری، بیان می‌دارند: اینک رهبری می‌فرماید «نظر کلان داشته باشید؛ افق باز را ببینید و مصالح کلان اسلام را در نظر داشته باشید». به این معناست که «ما باید در دو جهت، یعنی طرح کلان اسلام برای جامعه، و ارتباط درونی بخش‌های مختلف اسلام، فعالیت کنیم» (همان، ۱۳۹۰/۰۱/۲۱) و این یعنی کلان‌نگری در جهت کشف سیستم تمدنی اسلام. در واقع، نگرش تمدنی و تولید نظریه‌ی تمدنی اسلام، کلان‌ترین نظریه در موضوع رابطه‌ی دین و زندگی به‌شمار می‌آید؛ زیرا وقتی از تمدن اسلامی سخن می‌گوییم، یعنی گسترده‌ترین و مؤثرترین سطح حضور دین و اسلام در قلمرو اجتماعی و تاریخ بشریت. به‌تعبیردیگر، اسلام اگر بخواهد کارآمدترین مقاومت را در برابر تمدن غربی به‌وجود بیاورد و به بهترین شکل از هویت اسلامی مسلمانان در برابر این تمدن حفاظت کند، نیازمند حضور در سطح تمدنی و نگرش با افق تمدنی است.

۲-۲. جامعیت و جامع‌نگری

ویژگی دوم مفهوم تمدن از دیدگاه ایشان، جامعیت و جامع‌اندیشی است؛ چراکه تمدن «چتری است که بر همه‌ی فعالیت‌های اجتماعی سایه می‌افکند». در این فراز، دو نکته‌ی اساسی وجود دارد: نکته‌ی اول به اشرف و تسلط تمدن، و نکته‌ی دوم به فراگیری و گستردگی تمدن نسبت به همه‌ی فعالیت‌های اجتماعی برمی‌گردد.



مفهوم تمدن از دیدگاه علامه

مصباح، «از ویژگی‌های کلان

زندگی انسان‌ها حکایت

می‌کند»؛ و این به دو معناست:

معنای اول، به خود مفهوم تمدن

برمی‌گردد که به امری کلان و

ویژگی‌های این امر کلان اشاره

دارد؛ چراکه تمدن، کلان‌ترین

صورت یک واحد فرهنگی - اجتماعی

است.



تمدن سیر و بسط یک نحو تفکر و ظهور آثار تفکر در مناسبات افراد و اقوام و در رفتار و کردار و علوم و فنون مردم است. تمدن، ظاهر فرهنگ است؛ سنن و آداب و حتی ظاهر و صورت آثار هنری و فلسفی یک قوم، از اجزای تمدن‌اند. فرهنگ، معنا و باطن سنن و آداب است، و آداب و سنن، مثل سایه که نشانی از نور است، حکایت از فرهنگ می‌کنند (داوری اردکانی، ۱۳۷۹: ص ۷۲).

۳. بنیان و زیربنای تمدن (مدینه)

بنیان و شالوده‌ی تمدن، یعنی آنچه که تمدن بر آن بنا می‌شود و ما آن را به‌عنوان پایه و بستری می‌شناسیم که تمدن بر آن بار می‌شود و ساخته می‌شود. منظور از بنیادها، مبانی نیست؛ بلکه حداقل‌هایی است که برای یک حرکت تمدنی و یک قوم تمدن‌ساز ضرورت دارد. این شالوده‌ها عبارت‌اند از عوامل اساسی‌ای که مبنای شکل‌گیری یک جامعه و شهر به‌شمار می‌آیند، چراکه شهر و شهرنشینی، مهم‌ترین بستر تمدن‌سازی است. علامه مصباح خود می‌فرماید: «سه مؤلفه‌ی اصلی می‌توانیم برای تمدن قائل شویم»: (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴)

۳-۱. زندگی اجتماعی

از دیدگاه علامه مصباح، با مختصات زندگی فردی، اساساً نمی‌توان مفهوم تمدن را به‌کار برد. زیربنا و شالوده‌ی همه‌ی تمدن‌ها، در مرحله‌ی اول، میل انسان به زندگی جمعی و مدنی‌الطبع بودن انسان است؛ و در مرحله‌ی دوم و در راستای همین میل، شکل‌گیری شهر و مدینه. همین، علت اتخاذ لفظ تمدن از مدینه و مدنیت و شهر می‌باشد. ایشان در کتاب «جامعه و تاریخ»، مهم‌ترین ملاک‌های تمایزبخشی میان یک جامعه با جامعه‌ی دیگر را دو چیز معرفی می‌کنند: یکی تقسیم کار، و دیگری داشتن حکومت واحد و مستقل. ایشان پس از نقد و بررسی معیارهای مختلف، نتیجه می‌گیرند:

بنابراین «جامعه‌ی واحد» مجموعه‌ای است از انسان‌هایی که باهم زندگی می‌کنند؛ کارهایشان مستقل و مجزای از یکدیگر نیست؛ بلکه تحت یک نظام «تقسیم کار» باهم مرتبط است؛ و آنچه از کار جمعی‌شان حاصل می‌آید، در میان همه‌شان توزیع می‌شود. می‌توان گفت که این ملاک، از دیدگاه نظری، بلاشکال است...؛ لکن از لحاظ علمی، چنین امری امکان‌پذیر نیست؛ مگر اینکه حکومت واحد و استقلال سیاسی نیز در کار آید. از این‌روست که بیشتر جامعه‌شناسان، برای تعیین حدود یک جامعه، حکومت واحد و استقلال سیاسی را به‌عنوان ضابطه‌ای پذیرفته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ص ۲۷-۲۶).

ایشان در سیر معطوف به تمدن، پس از جامعه، به مفهوم مدینه و شهر می‌پردازند؛ چراکه معتقدند مفهوم تمدن، نه‌تنها با عدم شکل‌گیری جامعه سازگار نیست، بلکه این جامعه نیز باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد. معتقدند:

تمدن مسئله‌ی شخصی نیست. دین می‌تواند شخصی باشد. یک نفر اگر در عالم باشد و اعتقاداتی داشته باشد و رفتاری به‌عنوان اطاعت خدا انجام دهد، این دین است. حضرت آدم علیه السلام آن وقتی که تنها هم بود، دین داشت؛ اما نمی‌شود بگویند تمدن دارد. تمدن برای زندگی اجتماعی است؛ برای مدینه است؛ آن وقتی که انسان‌ها باهم زندگی می‌کنند و آن هم نه یک زندگی‌ای که مثلاً کوچ‌نشینی باشد، بیابان‌گردی باشد؛



در تعاریف تمدن، از مفاهیم مشابهی مانند اینکه تمدن فضایی است، تمدن عالمی است، تمدن نظامی است، تمدن زمینه‌ی مساعدی است (شریعتی، تاریخ تمدن ۱۳۷۵، ج ۱: ص ۴۶) استفاده می‌شود. از مفهوم «چتر» می‌توان چنین برداشت کرد که تمدن همه‌ی فعالیت‌های اجتماعی را در سایه‌ی خودش قرار می‌دهد و بر همه‌ی فعالیت‌های اجتماعی اشراف و تسلط دارد؛ و این بیش از وجود یک روح یا فضایی برای تنفس، به تمدن تشخص می‌بخشد و بیشترین قرابت را با مفهوم نظام و سیستم دارد. در واقع، تمدن سیستمی است که همه‌ی فعالیت‌های اجتماعی، تحت اشراف و تسلط آن صورت می‌گیرند.

از سوی دیگر، این اشراف و تسلط، جنبه‌ی فراگیر و گسترده‌ای دارد. در یک سیستم تمدنی، با توجه به حجم مناسباتی که میان همه‌ی فعالیت‌های اجتماعی برقرار می‌شود، تقریباً می‌توان گفت هیچ فعالیت اجتماعی نیست که در خارج از چهارچوب مناسبات کل مجموعه‌ی تمدنی به‌انجام رسد. احاطه‌ی تمدن به‌عنوان یک سیستم بر فعالیت‌های اجتماعی، جنبه‌ی فزاینده و توسعه‌یابنده نیز دارد؛ یعنی میل به حداکثر دارد و می‌کوشد همه‌چیز را ذیل خودش قرار دهد و به سمت جهت مطلوب هدایت کند. هر عملی در این چهارچوب، بُعد تمدنی و فرهنگی می‌یابد؛ به عبارت دیگر، هر عملی با یک پیوست فرهنگی مخصوص به خودش تعریف می‌شود و جایگاه پیدا می‌کند. به تعبیر دکتر داوری:

یک نوع ثباتی باید داشته باشد. انسان‌های اولیه‌ای که بیابان‌گرد بودند یا جنگل‌نشین بودند، آن را تمدن نمی‌گویند. (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴)

براین اساس، ایشان دو معیار و شاخص را معطوف به شکل‌گیری مدینه، مدنیت و تمدن ارائه کرده‌اند که عبارت‌اند از: نخست، وحدت و ثبات؛ و در مقابل، تقسیم‌کار و تخصص‌یافتگی.

۱-۱-۳. وحدت و ثبات

در هر سیستم اجتماعی پویا، حفظ تعادل میان برخی ویژگی‌های متضاد، ضرورت دارد؛ یعنی تعادل میان وحدت و کثرت، و میان ثبات و تحول. در اینکه در شکل‌گیری یک جامعه، کدام‌یک از این ویژگی‌ها تقدم دارد، می‌توان ملاحظاتی مطرح کرد؛ اما از دیدگاه علامه مصباح، وحدت و ثبات در اولویت قرار دارند:

الف) وحدت

نخستین چیزی که به تشکیل یک جامعه و شهر کمک می‌کند، وحدتی است که بین گروهی از مردم به وجود می‌آید. این وحدت، ممکن است حول یک فکر یا زبان یا نژاد یا دین و آیین یا یک فرد برجسته شکل بگیرد. نوع وحدتی هم که مدنظر است:

وحدت ارگانیک هست؛ برای اینکه معنای آن این نیست که همه یک نقش را دارند. اقدام‌های یک پیکر هستند؛ مثل اینکه انسان چشم و گوش و دستگاه گوارش و دستگاه گردش خون و چیزهای دیگری دارد و اینها هیچ شباهتی باهم ندارند؛ چشم هیچ شباهتی به استخوان ندارد؛ اما هر دو، اندام یک پیکر هستند و همه به هم کمک می‌کنند تا یک انسانی در اینجا رشد بکند. این نوع وحدتی که وحدت اندامواره هست، ارگانیک هست، بین اعضا برای خودشان قائل هستند. حالا یا حقیقی است و یا ایجاد می‌کنند یا اعتبار می‌کنند (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

از نظر علامه مصباح، برقراری وحدت در یک جامعه، سه شرط یا سه عامل اساسی دارد:

شرط اولش این است که نسبت به هم احساس دشمنی و کینه‌توزی نداشته باشند... این باعث هماهنگی دل‌ها خواهد شد (همان، ۱۳۹۰/۶/۱۷).

شرط دوم، به برطرف کردن یک مشکل شناختی باز می‌گردد:

یعنی ممکن است در تشخیص اینکه چه چیزی خوب و چه چیزی بد است، با یکدیگر اختلاف فکری داشته باشند. گرچه نمی‌خواهند به هم ظلم کنند، اما ممکن است با یکدیگر اختلاف فکری، روشی، سلیقه‌ای و... داشته باشند. اگر این عامل هم قوی باشد، به‌طوری که رفتارها چندگونه شود، باز افراد نمی‌توانند ارتباط نزدیکی برقرار کنند. باید یک قانون واحدی بر جامعه حاکم

باشد... [و افراد آن جامعه] باید در مقام عمل، یک قانون واحد را بپذیرند. از این معنا [در بیان قرآن و روایات]، به «ملت» تعبیر می‌شود. اگر ملت‌ها، یعنی روش‌های زندگی و نظام‌های ارزشی حاکم بر جامعه، متفاوت بود، افراد جامعه باهم جوش نمی‌خورند و جامعه‌ی واحدی را تشکیل نخواهند داد؛ لذا معمولاً در اجتماعات مدنی سعی می‌کنند قانون واحدی داشته باشند (همان).

عامل یا شرط سوم، یک مسئله‌ی عملکردی و عملیاتی است که از نظر علامه مصباح، عامل «تعیین‌کننده و نهایی هست؛ و آن، مسئله‌ی اجرا و مدیریت است. اگر یک دستگاه اجرایی واحدی باشد که بتواند آن مسائل را تأمین کند، سه رکن وحدت جامعه تأمین می‌شود. آن وقت ما می‌توانیم یک جامعه‌ی معقولی داشته باشیم که افراد، همه از همدیگر، هم برای زندگی دنیا و هم برای سعادت ابدی استفاده کنند (همان).

عوامل وحدت، در شکل‌گیری یک تمدن، و فقدان آنها، در انقراض تمدن نقش اساسی دارند. البته عوامل وحدت، متعدد و متکثر است؛ برخی جزئی، برخی کلی، برخی زیربنایی و برخی روبنایی‌اند. وحدت زبانی، وحدت فرهنگی، وحدت سیاسی، وحدت اقتصادی و وحدت ملی، ابعاد دیگری از وحدت تمدنی شمرده می‌شوند. ویل دورانت نقش برخی از عوامل وحدت را در شکل‌گیری یک تمدن چنین بیان می‌کند:

ناگزیر باید وحدت زبانی تاحدود معینی وجود پیدا بکند تا مردم بتوانند به راحتی افکار خود را با یکدیگر مبادله کنند؛ و نیز لازم است که قانونی اخلاقی از راه معبد یا خانواده یا مدرسه یا غیر آن برقرار شود تا کسانی که در میان بازی زندگی مشغول‌اند و حتی آنان که در خارج به تماشا نشستند، آن را بپذیرند؛ و به این ترتیب، رفتار مردم با یکدیگر تحت انتظام درآید و هدفی در زندگی ایجاد شود. حتی شاید لازم باشد که در میان مردم در عقاید اساسی و ایمان به غیب یا به چیزی که کمال مطلوب است، وحدتی ایجاد شود؛ چه در این صورت، پیروی از اصول اخلاقی، از مرحله‌ی سنجش میان نفع و ضرر کار تجاوز می‌کند و به مرحله‌ی عبادت درمی‌آید... از بین رفتن این عوامل و حتی گاهی فقدان یکی از آنها، ممکن است سبب انقراض تمدن شود (دورانت، ۱۳۷۰، ج: ۱، ص: ۴).

این وحدت می‌تواند چنان عمقی پیدا کند که یک روح مشترک و یک طبیعت ثانویه برای یک ملت به وجود بیاورد.

ب) ثبات

تقریباً غالب تمدن‌شناسان به این نکته اشاره کرده‌اند که تمدن، تنها در سایه‌ی امنیت و ثبات به‌دست می‌آید. از دیدگاه علامه مصباح نیز هنگامی به یک



از آنجا که در اندیشه‌ی علامه

مصباح، توجه به امور کلان بیش

از توجه به امور خرد اهمیت

دارد، تأمل و تفکر در مسیر تمدن

اسلامی و تمدن‌سازی نوین،

از درجه‌ی اهمیت بیشتری

برخوردار است.



ملت در سایه‌ی ثبات سیاسی می‌تواند استعدادهای خود را بروز دهد. رقبای تمدنی در بی‌ثبات‌سازی حوزه‌ی تمدنی رقیب خود تلاش زیادی به کار می‌برند؛ برای مثال، به نظر می‌رسد مهم‌ترین هدف آمریکا و صهیونیسم در منطقه‌ی خاورمیانه، که مستعد ظهور تمدن جدیدی است و جدی‌ترین نامزد تمدنی آینده است، بی‌ثبات‌سازی این منطقه است. آن چیزی که این منطقه و به‌ویژه ایران را به سمت برداشتن پله‌های ترقی در حوزه‌های مختلف سوق می‌دهد، داشتن ثبات سیاسی است. به تعبیر مقام معظم رهبری:

یک ملت اگر امنیت داشته باشند، ثبات سیاسی داشته باشند، از آرامش دستگاه‌های حاکمیت نظام برخوردار باشند، آن ملت فرصت پیدا خواهند کرد که در میدان‌های گوناگون به مسابقه‌ی بزرگ بشری وارد شوند و پیشتاز باشند. [اگر] ملت ایران و جوانان عزیز ما توانسته‌اند در میدان‌های گوناگون، خود را نشان دهند؛ عظمت خود را، استعداد خود را، آمادگی خود را در زمینه‌های مختلف به رخ دنیا بکشند. این به برکت ثبات است (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۰۷/۲۴).

همچنین در بیانی دیگر ثبات را مهم‌ترین زیربنای پیشرفت معرفی می‌کنند (همان، ۱۳۹۱/۰۷/۱۹).

۳-۲. تقسیم کار و تخصص‌گرایی

مؤلفه‌ی سومی که علامه مصباح به‌عنوان مؤلفه‌های اصلی تمدن مطرح کرده‌اند، تقسیم کار اجتماعی است. ایشان معتقدند زندگی انسان‌ها را می‌توان به دو مرحله‌ی پیشاتمدنی و مرحله‌ی تمدنی تقسیم کرد:

[در مرحله‌ای که انسان‌ها پراکنده زندگی می‌کردند و] در دورانی که، بنا بر آنچه گفته‌اند، جنگل‌نشینی و غارنشینی وجود داشته... این مربوط به قبل از پیدایش تمدن بود؛ یعنی وقتی مردم هنوز شهرنشین نشده بودند؛ [اما از زمانی که] انسان‌ها باهم ارتباط پیدا کردند و وحدتی به‌نام مدینه ایجاد کردند، نیاز به تفکیک کارها پیدا شد؛ مانند اینکه کار یکی فقط نانواپی، و کار دیگری بنایی باشد. در غیر این صورت، نیازهای جامعه به‌خوبی تأمین نمی‌شود؛ و این بهترین راهی است که می‌شود نیازهای همه‌ی جامعه تأمین و کارها تقسیم شود. از این‌رو، بعضی از جامعه‌شناسان می‌گفتند: اصل تمدن، تقسیم کار است. بشر زمانی از کوچ‌نشینی و جنگل‌نشینی خارج شد که کارهای جامعه را بین خود تقسیم کرد (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱/۲۸)؛ [و] تقسیم کار در کشورهای پیشرفته و تمدن، اساس تمدن تلقی می‌شود (همان، ۱۳۹۰/۱۰/۱۸؛ ر.ک. همان، ۱۳۹۵/۱/۲۸)؛ [و] پیشرفت تمدن اقتضا می‌کند فعالیت‌ها متنوع‌تر، علمی‌تر و تخصصی‌تر شود (همان، ۱۳۹۲/۰۹/۰۴). [اساساً] از ویژگی‌های تمدن این است که از طرفی کارها پیچیده‌تر می‌شود؛ و از سوی دیگر، امکانات و ابزار بیشتر می‌شود. کارها متنوع و تخصصی شده و تقسیم کار صورت می‌گیرد؛ لذا هرچه کارها در جامعه‌ای تخصصی‌تر و متنوع‌تر باشد، به‌عنوان پیشرفت تمدن آن جامعه تلقی می‌شود... در سایه‌ی پیشرفت علوم و اختراعات جدید، تمدن نیز پیشرفت می‌کند (همان، ۱۳۹۲/۰۹/۰۴).

از دیدگاه علامه مصباح، ما اگر بخواهیم در مسیر تمدن‌سازی اسلامی حرکت کنیم و حتی اگر بخواهیم به آرمان‌ها برسیم، باید به تقسیم کار و هم‌افزایی و تخصصی شدن پایبند باشیم. از دیدگاه ایشان، شاید معنای اینکه «مقام معظم رهبری در تقسیم‌بندی مراحل، مرحله‌ی نهایی

مجموعه‌ی اجتماعی تمدن می‌گویند که از «دنی مراتب مدینه»، یعنی ثبات، برخوردار باشد؛ «یعنی یک جای ثابتی داشته باشد [و] زندگی اجتماعی با یک نوع ثباتی توأم باشد» (همان، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴). این فراز، به دو نکته‌ی اساسی درباره‌ی تمدن و شالوده‌های آن اشاره دارد: نخست اینکه یک‌جانشینی و استقرار زندگی در مکانی خاص، از لوازم اصلی و پیش‌نیازهای تحقق یک تمدن شمرده می‌شود. انسان، زمانی که در مکانی خاص استقرار می‌یابد، به سازه‌های ماندگارتر و توسعه‌یابنده روی می‌آورد. همچنین ثبات در احوال سیاسی و فرهنگی ملت، زمینه‌ی رشد و پیشرفت و تراکم تجربه‌ها و اندوخته‌ها را فراهم می‌کند. تحقیقات پیازه (روان‌شناس فرانسوی) نشان می‌دهد که قدرت خلاقیت و ذکاوت بشر، در محیط امن و ساکن بیشتر بروز می‌یابد؛ و بالعکس، تحرک و عدم استقرار مکانی، بشر را به نوعی خودپسندی و توقف فکر خلاق دچار می‌کند (مانفرد، ۱۹۶۱: ص ۲۹).

امنیت که می‌تواند به‌منزله‌ی یکی از اهداف نظام‌های سیاسی مدنظر باشد، خود محصول مستقیم ثبات در ابعاد مختلف است. ثبات سیاسی امنیت سیاسی، و ثبات اقتصادی امنیت اقتصادی، و ثبات فرهنگی امنیت فرهنگی به‌وجود می‌آورد. البته امنیت، محصول قدرت و اقتدار نیز هست و غالباً جامعه‌ای که ثبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد، از قدرت و قوت خوبی در این ابعاد برخوردار است.

را تمدن‌سازی اسلامی نامیدند، این باشد که اگر دین پیشرفت می‌کند، لازمه‌اش این است که تخصص‌ها و رشته‌های مختلف وجود داشته باشد و هر فرد یا گروهی، در یک بخش تخصص داشته باشد تا آن قسمت رشد کند و نیازها را بهتر برطرف سازد» (همان، ۱/۲۸، ۹۵).

۴. ساخت تمدن

بخش سوم مفاهیم تعریف علامه مصباح، ناظر به ساخت تمدن است. منظور از ساخت تمدن، ساختار یا سازه‌ی تمدن نیست؛ بلکه تهیه‌ی مصالح، طراحی و اجرا منظور است. در این بخش، به دو نکته‌ی اصلی در ساخت تمدن اشاره می‌شود؛ نخست اینکه در ساخت تمدن، از همه‌ی منابع مادی و غیرمادی باید بهره‌گرفت؛ و دوم، برنامه‌ریزی و مهندسی تمدن است. در ادامه، این دو محور تفصیل می‌یابد.

۱-۴. استفاده از همه‌ی منابع (به‌کارگیری ظرفیت‌ها)

اینکه علامه مصباح تأکید دارند مردمی که در مسیر تمدن‌سازی حرکت می‌کنند، «برای رسیدن به اهداف خود، از همه‌ی نعمت‌های مادی و غیرمادی در شکل طبیعی و مصنوعی استفاده می‌کنند» (همان، ۱/۰۴، ۱۳۹۵)، به این نکته اشاره دارد که در تمدن‌سازی، نگاه حداکثری است؛ یعنی یک ملت زمانی به مرحله‌ی تمدن‌سازی می‌رسد که تاحدی به همه‌ی ظرفیت‌های مادی و معنوی، و طبیعی و مصنوعی آگاهی یافته است. برای مثال، مردمی که در مسیر تمدن‌سازی، از ظرفیت هنر و قابلیت‌های روحی و روانی جامعه استفاده نکنند، روشن است که به سطح تمدن‌سازی نرسیده‌اند. از آنجایی که تمدن یک سیستم جامع و فراگیر است و هیچ‌کدام از ابعاد حیات اجتماعی در آن مغفول واقع نمی‌شود، همه‌ی ظرفیت‌ها و امکانات باید مورد توجه قرار گیرد. یکی از عواملی که امکانات پیش‌روی فرایند تمدن‌سازی را توسعه می‌دهد و به اصطلاح دست انسان را در استفاده از همه‌ی منابع و نعمت‌ها بازمی‌گذارد، علوم و آگاهی‌های عمومی و تخصصی است. انسان در مسیر تمدن‌سازی، با چراغ علم، دانش و حکمت پیش می‌رود. همچنین مجوزهای شرعی و انگیزه‌بخشی‌های دینی می‌تواند در میزان توسعه‌ی امکانات و ظرفیت‌ها تأثیرگذار باشد. توسعه‌ی علوم و بهره‌گیری از همه‌ی ظرفیت‌های علمی - که از نعمت‌های غیرمادی شمرده می‌شود - یکی از عوامل شکوفایی تمدن اسلامی گذشته به‌شمار می‌رود. اینکه می‌فرماید: «اطلبوا العلم ولو بالصین»، به‌نوعی توجه به این نکته است که اسلام بنا ندارد دست خود را در بهره‌برداری از ظرفیت‌های علمی دنیا ببندد.

۲-۴. برنامه‌داری (مهندسی تمدن)

«تلاش برنامه‌دار» به مجموعه‌فعالیت‌هایی اطلاق

می‌شود که در مسیر رسیدن به یک هدف معین، سامان‌دهی و تنظیم شده‌اند. این نشان می‌دهد که علامه مصباح تمدن را یک طرح و پروژه تلقی کرده‌اند؛ یعنی برای رسیدن به تمدن مطلوب، باید برنامه‌ریزی و مهندسی صورت بگیرد. در اینکه تمدن امری قابل مهندسی است یا یک فرایند غیرقابل مهندسی، در بین صاحب‌نظران اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند تمدن یک فرایند طبیعی است که در وضعیت خاص فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پدیدار می‌شود. شبیه این بحث، در تحلیل انقلاب‌ها هم مطرح است، که آیا انقلاب می‌آید یا ساخته می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد از دیدگاه علامه مصباح، تمدن یک فرایند (پروژه‌ی) پروژه‌محور و برنامه‌داری است؛ یعنی فرایندی است که در درون خود، پروژه‌های مختلفی دارد و به نتیجه رسیدن مجموعه‌ی این طرح‌ها و برنامه‌هاست که تمدن را پدید می‌آورد. براساس مبانی اندیشه‌ی علامه مصباح، که به نقش تعیین‌کننده‌ی فرد و انسان در درون ساختارها معتقدند، تمدن را نمی‌توان صرفاً یک فرایند و پروژه تعریف کرد و معتقد شد که تمدن‌ها می‌آیند، نه اینکه ساخته می‌شوند.

۵. فرایند تمدن‌سازی (براساس هرم نیازهای کلان بشری)

در این بخش، علامه مصباح درصددند فرایند تمدن‌سازی را براساس ترسیم هرمی از نیازها و خواسته‌های کلان بشری مشخص کنند. ایشان معتقدند چهار عامل یا نیاز وجود دارد که «باعث حرکت اجتماعی می‌شود؛ یا ما چهار عامل فطری داریم که اینها در شکل اجتماعی آن، منشأ پیدایش جامعه و تمدن می‌شوند» (همان). این هرم نیازها، چهارعاملی یا چهارمرحله‌ای است که در دو مرحله با هرم نیازهای مزلو روان‌شناس غربی تطبیق می‌کند؛ با این تفاوت که طبقه‌بندی علامه مصباح، ناظر به جامعه و معطوف به تمدن‌سازی است؛ افزون‌براین، مرحله‌ی سوم و چهارم این هرم با هرم مزلو تفاوت دارد. ایشان درباره‌ی هرم نیازهای مزلو بیان می‌دارند:

تا چندی پیش، مکتب غالب در روان‌شناسی غرب، مکتب رفتارگرایی بود که نوعی ماده‌گرایی است؛ و سعی می‌کردند همه‌چیز، حتی حالات روانی را با اسباب مادی توجیه و تعلیل کنند؛ تا اینکه نهضتی در روان‌شناسی مغرب‌زمین پیدا شد و مکتب انسان‌گرایی یا کمال‌گرایی را ابداع کرد. تئوریسین معروف این مکتب، آبراهم مزلو است. وی نیازهای انسان را در قالب یک هرم دسته‌بندی کرد و گفت: انسان وقتی متولد می‌شود، یک سلسله نیازهای فیزیولوژیک، همچون نیاز به خوراک دارد که مربوط به بدن و اعمال بدنی اوست؛

به نظر می‌رسد از دیدگاه علامه

مصباح، تمدن یک فرایند

پروژه‌محور و برنامه‌داری

است؛ یعنی فرایندی است که

در درون خود، پروژه‌های

مختلفی دارد و به نتیجه رسیدن

مجموعه‌ی این طرح‌ها و

برنامه‌هاست که تمدن را

پدید می‌آورد. براساس مبانی

اندیشه‌ی علامه مصباح، که به

نقش تعیین‌کننده‌ی فرد و انسان

در درون ساختارها معتقدند،

تمدن را نمی‌توان صرفاً یک

فرایند و پروژه تعریف کرد و

معتقد شد که تمدن‌ها می‌آیند،

نه اینکه ساخته می‌شوند.



نیازی است؛ و نیازهای دیگری که چندتا هست [که به‌عنوان نیازهای مادی و فیزیولوژیک شناخته می‌شوند]. این نیازها آدم را فشار می‌دهد؛ آدم گرسنه بشود، دین و فلسفه‌ی درستی ندارد. باید تلاش کند شکم را [سیر کند؛ و نیز] جوان‌ها تا وقتی فشار غریزه‌ی جنسی، خواب و بیداری آنها را اشغال می‌کند، همه‌چیز را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. رفع نیاز، این یکی از اهداف زندگی است؛ و انسان‌ها برای اینکه بهتر تأمین شوند، زندگی اجتماعی را می‌پسندند؛ برای اینکه بهتر رفع نیازهای خود بکنند (همان، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

خداوند متعال آنجا که به ذکر نعمت‌های اساسی می‌پردازد تا بندگان را به عبادت خود ترغیب کند، از دو نعمت اساسی و مهم یاد می‌فرماید: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (قریش: ۳ و ۴). خداوند به رفع گرسنگی که نمونه‌ی یکی از نیازهای اصلی و اولیه‌ی هر فرد و جامعه‌ای است، و امنیت که در مرحله‌ی دوم قرار دارد، اشاره می‌کند (بیانات آیت‌الله مصباح، ۹۰/۱۱/۱۲).

۵-۲. دفع خطر (تأمین امنیت)

در ترسیم سیر رشد نیازهای جامعه به سمت تمدن‌سازی، مرحله‌ی «دوم، دفع خطر» است؛ تأمین ایمنی جامعه هست؛ مخصوصاً آن وقت که انسان در جنگل زندگی می‌کرده، با وحوش و درندگان سروکار داشته و خطرهایی، یا بعدها در زندگی اجتماعی از ناحیه‌ی افراد بزهدار در معرض خطر واقع می‌شود؛ یا خطرهای طبیعی، مثل سیل و زلزله و امثال اینها، هر فردی به‌تنهایی نمی‌تواند این خطرها را رفع کند» (همان، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴). امنیت، اصلی‌ترین مسئله‌ی فلسفه‌ی سیاسی است؛ به‌گونه‌ای که همه‌ی فیلسوفان با مکتب‌های مختلف فلسفی، به‌جز آنارشئیست‌ها و مارکسیست‌ها، معتقدند برای تأمین امنیت، نیاز به حکومت است. حتی برخی از فیلسوفان معتقدند که تنها فلسفه‌ی وجود حکومت، ایجاد امنیت است (همان، ۱۳۸۹/۱۱/۱۹). اساساً رشد هر فرد و جامعه‌ای، در گرو داشتن امنیت و دفع خطر است. امنیت، در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. امنیت اخلاقی، امنیت اجتماعی، امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی، امنیت بدنی و... انواع امنیت‌اند که انسان در مسیر رشد و پیشرفت فردی و اجتماعی باید از آنها عبور کند:

لازم است جنبه‌ی فردی وجود ما (جسم و روح ما) سالم بماند تا کار خود را درست انجام دهد. لازم است محیط جامعه‌ی ما هم محیطی سالم باشد و عرض و آبروی افراد جامعه امنیت داشته باشد، تا افراد بتوانند زندگی کنند. اگر جامعه، چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ روانی، محیطی ناامن باشد، انسان نمی‌تواند رشد کافی داشته باشد (همان، ۸۹/۰۸/۲۶).

یکی از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها و حکومت‌ها، ایجاد امنیت و دفع خطر است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت: «اصلی‌ترین مسئله‌ی فلسفه‌ی سیاسی است؛ به‌گونه‌ای که همه‌ی فیلسوفان با مکتب‌های مختلف فلسفی، به‌جز آنارشئیست‌ها و مارکسیست‌ها، معتقدند برای تأمین امنیت، نیاز به حکومت است؛ و حتی برخی از فیلسوفان معتقدند تنها فلسفه‌ی وجود حکومت، ایجاد امنیت است» (همان، ۱۳۸۹/۱۱/۱۹). از نظر ویل دورانت، ظهور تمدن هنگامی امکان‌پذیر است که هرج‌ومرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد؛ زیرا فقط هنگام از بین رفتن ترس است که کنج‌کاوی و ابداع و اختراع به کار می‌افتد و انسان خود را تسلیم



و در مرحله‌ی بعد، نیاز به امنیت و مصون بودن از صدمات دشمن قرار دارد. وی نیاز به محبوب بودن را در مرحله‌ی بعد از این دو میدانند... پس از این، نوبت به موقعیت‌های اجتماعی می‌رسد. مزلو معتقد است که این نیازها به‌ترتیب در انسان ظهور پیدا می‌کنند و باید رفع شوند. نهایتاً به رأس هرم می‌رسد که مرتبه‌ای خاص و درحقیقت «فرانیاژ» است؛ و آن، افق انسانیت است. وی می‌گوید: در مرحله‌ی انسانیت، فرد دیگر تنها به خود نمی‌اندیشد؛ بلکه خود را به‌عنوان عضوی از جامعه می‌بیند و خیر همه را می‌خواهد. کسی که این صفت را پیدا کند، کمال انسانیت را پیدا کرده است. گاهی از این مرحله به «فرانیاژ» یا «فرانگیزه» تعبیر می‌شود (همان، ۹۰/۰۸/۱۸).

در ادامه، هریک از مراحل هرم اهداف و نیازهای جامعه، از دیدگاه علامه مصباح تشریح می‌شود.

۵-۱. رفع نیازها

نخستین هدف زندگی بشر، رفع نیازهای اساسی و اولیه است. اگرچه این نیازها نیازهای سطح تمدنی شمرده نمی‌شوند، اما نیازهای سطح تمدنی برپایه‌ی تأمین این نیازها شکل می‌گیرند. علامه مصباح به‌خوبی به این نکته اشاره کرده‌اند:

یکی نیازهایی که احساس می‌کنند؛ آدم گرسنه می‌شود، احساس یک

غریزهای می‌کند که او را به شکل طبیعی، به راه کسب علم، معرفت و تهیهی وسایل بهبود زندگی سوق می‌دهد (دورانت، مشرق زمین گاهواره‌ی تمدن: ۱۳۸۵، ص ۳۷).

۳-۵. ارتقای بهره‌ها و شکوفایی استعدادها

بعد از عبور جامعه از مرحله‌ی تأمین نیازهای اولیه و دفع خطرها و آرامش خیال نسبت به تأمین آنها:

یک دسته از خواسته‌ها در انسان شکل می‌گیرد که اینها جنبه‌ی ثانوی دارد؛ یعنی آدم دوست دارد این‌گونه بشود. اگر نبود هم انسان نابود نمی‌شود. آن دو دسته‌ی اول اگر نباشد، انسان نابود می‌شود. دسته‌ی سوم، چیزهایی است که آدم می‌خواهد زندگی خود ارتقا پیدا کند؛ بهره‌های بیشتری از زندگی ببرد؛ لذت‌های بیشتری ببرد؛ نبود هم نمی‌میرد؛ نقصی در وجود او پیدا نمی‌شود؛ اما زندگی او کیفیت ندارد. این، ارتقای بهره‌های زندگی است (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

می‌توان گفت از این مرحله به بعد، انسان با خلاقیت، نوآوری و کیفیت بخشیدن به یک ساخته‌ی طبیعی یا ساخته‌ی انسانی ساده یا روش‌ها و محیط زندگی‌اش، به آن ارزش مضاعف می‌بخشد. در این مرحله، سهم انسان در ساختن و پرداختن افزایش می‌یابد و ساخته‌ها، هم به لحاظ کمی و هم کیفی، افزایش می‌یابند. در بعد کیفی، ساخته‌ها با هنر و خلاقیت، چهره و صورت فرهنگی پیدا می‌کنند. برخلاف رویکرد تفکیکی میان فرهنگ و تمدن، می‌توان گفت: تمدن از زمانی آغاز می‌شود که انسان جسم مادی را صورت فرهنگی می‌دهد؛ یا روش بسیط را با انضمام به فرهنگ، مرکب می‌کند.

علامه جعفری هم در تعریف خود از تمدن، به این نکته اشاره می‌کند که تمدن در این مرحله (یعنی ارتقای بهره‌ها و شکوفایی استعدادها) آغاز می‌شود. به اعتقاد ایشان: «تمدن عبارت است از برقراری نظم و هماهنگی در روابط انسان‌های یک جامعه، که تصادمها و تراجم‌های ویرانگر را منتفی ساخته و مسابقه در مسیر رشد و کمال را قائم‌مقام آنها بنماید؛ به طوری که زندگی اجتماعی افراد و گروه‌های آن جامعه، موجب بروز و به‌فعالیت رسیدن استعدادهای سازنده‌ی آنها باشد» (جعفری، ۱۳۳۱/۱۲/۲۸، ج ۶: ص ۲۳۳).

۴-۵. رسیدن به آرمان‌ها

بالاترین سطح نیازهای یک جامعه معطوف به تمدن‌سازی، نیاز به داشتن آرمان است. انسان ذاتاً آرمان‌خواه است و حرکت در مسیر آرمان‌هاست که او را به ساختن و پرداختن و رشد و پیشرفت سوق می‌دهد؛ انسان‌های پیشرفته، ولو یک فرد هم باشد، آرمانی می‌خواهد زندگی کند؛ یعنی یک چیزهایی که در دسترس افراد عادی به آسانی واقع نمی‌شود، خیلی برتر

از داده‌هایی است که همیشه در اختیار او هست. حالا این آرمان‌ها برای کسانی که معتقد به عالم آخرت و این حرف‌ها هستند، در یک شکل فوق‌العاده ایدئالی مطرح می‌شود؛ سعادت ابدی؛ آن‌هم مراتب مختلف آن، تا آن مقامی که انبیا داشتند؛ ولی حتی آنهایی که معتقد به خدا و قیامت هم نیستند، در همین زندگی انسان‌ها یک آرمان‌هایی دارند. فرض کنید هر ملتی دلش می‌خواهد عالی‌ترین ملت باشد؛ معروف‌ترین، چشم‌پیرکن باشد؛ دیگران به او رشک ببرند؛ برتر از دیگران باشد؛ اینها آرمان‌های این جهانی است؛ ولی به‌هرحال آرمان است. پس چهارمین هدف زندگی، رسیدن به آرمان‌ها می‌باشد. باید معتقد باشند که این آرمان‌ها قابل رفع هست؛ قابل تأمین هست (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

می‌توان گفت: در نگاه علامه مصباح، همان‌گونه که در مراتب معرفت بشری بالاترین سطح معرفت، معرفت به علت غایی است، ۵ بالاترین هدف زندگی هم در سیر معطوف به تمدن‌سازی، رسیدن به آرمان‌هاست. آرمان‌ها را در دو سطح می‌توان در حرکت یک جامعه پی گرفت: اجمالی و تفصیلی. در سطح اجمالی، به ذات آرمان خواه بشر و فطرت کمال جوی او مربوط می‌شود؛ که در این صورت، آرمان‌ها علت‌های غایی یک حرکت اجتماعی شمرده می‌شوند و «علت غایی... انگیزه‌ی انجام کار است» (ر.ک: مصباح یزدی، آموزش فلسفه ۱۳۷۳، ج ۲: ص ۲۰). این سطح از آرمان‌خواهی، چون وجود ذهنی دارد، علت غایی شمرده می‌شود؛ و به‌همین لحاظ، حتی علت فاعلی است؛ اما آرمان‌خواهی در سطح تفصیلی و به‌لحاظ تحقق عینی، غایت، هدف و آرمانی است که در انتهای کار یا پایان دوره‌ای از تاریخ بشر صورت می‌گیرد و معلول علت فاعلی است. این تقسیمی است که در حکمت اسلامی نیز به آن اشاره شده است (ر.ک: محمودی، ۱۳۸۸، ص ۱۴-۱۵؛ ابن‌سینا، ۱۳۶۸، ج ۱: ص ۳۵۶؛ مطهری، ۱۳۶۱-۱۳۶۰، ج ۲: ص ۳۵، ۴۱ و ۴۲).

آنچه اینجا از آن صحبت می‌شود و در بیان علامه مصباح آمده، بیشتر آرمان‌خواهی در سطح تفصیلی است. اینکه ایشان بیان می‌دارند: «انسان‌های پیشرفته آرمانی می‌خواهند برای زندگی» و بالاترین هدف زندگی، رسیدن به آرمان‌هایی است که «قابل رفع هست و قابل تأمین هست»، نظر به این سطح از آرمان‌خواهی دارند، که اولاً بعد از طی مراحل سه‌گانه (رفع نیازها، دفع خطرها و ارتقای بهره‌ها) و ثانیاً برای انسان‌های پیشرفته به‌وجود می‌آید؛ و نیز با این اعتقاد همراه شده است که این آرمان‌ها قابل دستیابی‌اند. سخن از «رسیدن به آرمان‌هاست»، نه صرفاً آرمان‌خواهی به‌عنوان یک انگیزه یا تصویر ذهنی.

البته قابل انکار نیست که آرمان‌خواهی به‌عنوان یک



می‌توان گفت: در نگاه علامه

مصباح، همان‌گونه که در

مراتب معرفت بشری بالاترین

سطح معرفت، معرفت به علت

غایی است، بالاترین هدف

زندگی هم در سیر معطوف

به تمدن‌سازی، رسیدن به

آرمان‌هاست.



مهدویت، تمدن و به تبع آن، تمدن اسلامی را مرحله‌بندی کرده‌اند. طراحی مراحل و هرم نیازهای جامعه‌ی معطوف به تمدن‌سازی، افزون‌براینکه ما را در شناخت حلقه‌های واسط کمک می‌کند، در برنامه‌ریزی و عملیاتی کردن تمدن اسلامی هم یاری می‌رساند.

۶. نتیجه‌گیری (مؤلفه‌های منظومه‌ی فکری علامه مصباح درباره‌ی تمدن چنان که در ابتدا اشاره شد، هدف این اثر دستیابی به بخشی از منظومه‌ی فکری علامه مصباح در موضوع تمدن است. باتوجه به تجزیه و تحلیلی که پیرامون تعریف علامه مصباح از تمدن صورت گرفت، نتایج ذیل قابل طرح است:

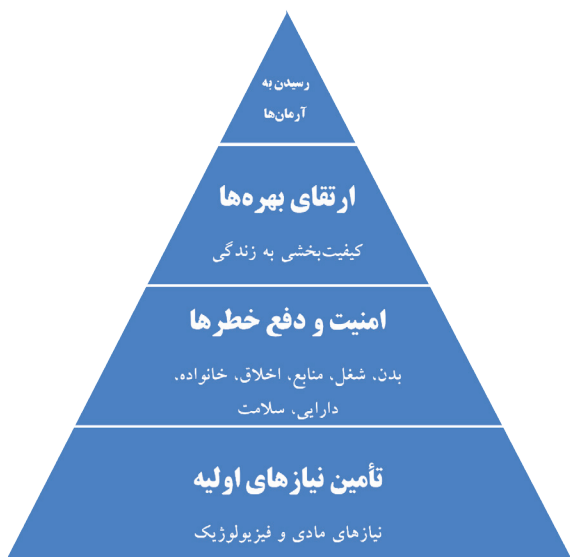
۱. حرکت در مسیر تمدن، صرفاً به معنای توسعه‌ی جنبه‌ی مادی زندگی نیست؛ بلکه با رویکرد تمدن به‌مثابه‌ی نظام، می‌توان حرکت تمدن‌سازانه را حرکت در مسیر نظام‌سازی، نهادینه‌سازی، نمادسازی و عینیت‌بخشی دانست؛

۲. بینش و رویکرد تمدنی، رویکردی کلان و جامع است؛ و ضرورت کلان‌نگری و جامع‌نگری درباره‌ی مسائل بشری، روشن و مبرهن است. یکی از علل نقصان اندیشه‌ی دینی، عدم کلان‌نگری و جامع‌نگری است؛

۳. از نظر علامه مصباح، پایه (Base) و اساس همه‌ی تمدن‌ها را زندگی اجتماعی باثبات، متحد و تخصص‌یافته به‌وجود می‌آورد. افراد جامعه‌ای که حول محور یک چیز وحدت پیدا کرده‌اند و زندگی آنها از یک ثبات نوعی برخوردار است و با تقسیم کار و تخصصی شدن، توانمندی‌های خود را در مسیر رسیدن به اهداف سامان‌دهی کرده‌اند، می‌توانند در مسیر تمدن‌سازی قرار گیرند؛

۴. تمدن‌ها با بهره‌گیری از همه‌ی ظرفیت‌های مادی و معنوی و به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده و به‌اصطلاح با مهندسی می‌شوند؛

۵. تمدن‌سازی، از مسیر تأمین هرم نیازهای جامعه، از تأمین نیازهای اولیه، دفع خطرها و تأمین امنیت، تا ارتقای بهره‌ها و به‌کارگیری خلاقیت و نوآوری و نهایتاً رسیدن به آرمان‌ها می‌گذرد.



انگیزه که پیش از مراحل سه‌گانه‌ی رشد معطوف به تمدن‌سازی هم وجود دارد تأثیر زیادی در دستیابی به آرمان‌ها به‌عنوان یک پدیده‌ی عینی دارد؛ به‌ویژه اینکه این آرمان باید از ابتدا و فی‌نفسه قابل تحقق و دستیابی باشد. آرمان‌ها افق‌های آینده‌ی ملت‌ها شمرده می‌شوند. در علم آینده‌پژوهی نیز نقش زیادی برای افق‌ها، آرمان‌ها و اهداف در ساختن یک آینده قائل شده‌اند. آینده‌پژوهان معتقدند تصویرهای آینده که عبارت‌اند از آرمان‌ها، اهداف، مقاصد، امیدها، نگرانی‌ها و آرزوها- پیش‌رسان‌های اقدامات فعلی کشورها؛ و آینده امری است که دولت‌ها می‌توانند آن را با اقدامات هدفمند خود طراحی کنند و شکل دهند (وحید وحیدی مطلق، مجله پژوهش یار ۱۳۸۲: ۶۹-۶۷).

البته این مسئله به کشورها و دولت‌ها اختصاص ندارد؛ بلکه به‌طور کلی شکل‌گیری هویت انسانی را باید در پرتو افق‌های آینده دانست (کریم مجتهدی، ۱۳۸۹: ۶۸).

شاید نتوان فرد یا جامعه‌ای را در نظر گرفت که دارای مجموعه‌ای از آرمان‌ها نباشد. به‌تعبیر اریک فروم: «انسان در برگزیدن میان داشتن و نداشتن آرمان‌ها آزاد نیست؛ بلکه او در برگزیدن میان انواع آرمان‌ها آزاد است؛ میان آرمانی که به پرستش قدرت و نابودی می‌پردازد یا آرمانی که به خرد و عشق متعهد است» (فروم، ۱۳۸۸: ۳۸). همچنین هر ملتی، در حدود آرمان‌ها و افق‌هایش پیش می‌رود. دین اسلام، دین آرمان‌های بلند و اهداف متعالی است؛ و این لازمه‌ی کامل و خاتم بودن این دین است. «همه‌ی دانشمندان مسلمان و بسیاری از مستشرقان پژوهشگر، درباره‌ی مبانی اسلام بر این باورند که اسلام تنها دینی است که اندیشه‌ی آرمانی جامعی درباره‌ی زندگی فردی و حیات اجتماعی ارائه می‌دهد» (عبدالله جوادی، ۱۳۸۷: ۱۹۴)؛ و از معیارهای یک جهان‌بینی خوب و کامل، «آرمان‌ساز و آرزوخیز» بودن آن است (مطهری، ۱۳۶۸: ۸۴). مکتبی که این خصوصیت را نداشته باشد، شوق و رغبت زندگی را از پیروانش می‌گیرد. می‌توان گفت مهم‌ترین جنبه‌ی غیرمادی تمدن بشری، که روح تمدن خوانده می‌شود، مولود آرمان‌ها و خواسته‌های بلند است (همان). البته تفاوت اسلام با دیگر جهان‌بینی‌ها در این است که در اسلام، بلندترین آرمان‌ها و متعالی‌ترین آرزوها در پیش روی بشر ترسیم شده‌اند؛ آرمان‌ها و اهدافی که در عین بلند و متعالی بودن، واقعی و مبتنی بر ظرفیت وجودی انسان‌اند.

در جامعه‌ی شیعی نیز مهدویت و جامعه‌ی مهدوی است که جامعه‌ی آرمانی تلقی می‌شود و حرکت به‌سمت تمدن‌سازی نوین اسلامی، با این افق صورت می‌گیرد. جامعه‌ی آرمانی مهدوی از ویژگی‌هایی برخوردار است که بیشترین تأثیر را در ساختن تاریخ و پیشبرد تاریخی مردمی که به آن تعلق دارند، داشته و دارد؛ زیرا یک الگوی آرمانی، هنگامی می‌تواند کارایی لازم را داشته باشد که به بیان علامه مصباح، دارای سه ویژگی باشد؛ و جامعه‌ی آرمانی مهدوی از هر سه ویژگی یادشده برخوردار است. آن ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

اولاً اینکه کاملاً واقع‌بینانه باشد ... دوم اینکه همراه با ارائه‌ی طریق باشد؛ ... و سوم اینکه اهدافی راه اعم از هدف اصلی و نهایی و هدف‌های واسط، برای جامعه‌ی آرمانی تعیین کند که دارای مراتب باشند ... (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۴۱۴-۴۱۳).

بنابراین، به‌نظر می‌رسد علامه مصباح با الگوگیری از طرح آرمانی

منابع

قرآن کریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. علامه مصباح این تعریف را در جمع اعضای کمیته علمی همایش تمدن نوین اسلامی که در تاریخ ۱۳۹۵/۱۰/۰۴ برگزار شد، بیان فرمودند. باتوجه به اینکه علامه مصباح جز در این مصاحبه، بحث مستقل دیگری درباره تمدن ارائه ندادند، بیشترین تکیه بحث ما در اینجا، بر محتوای همین مصاحبه است. تلاش کردیم برای تکمیل و تفصیل مباحث در برخی لوازم بحث، به دیگر آثار علامه نیز مراجعه شود.

۲. اباذری و دیگران، ۱۳۹۰: ص ۴.

۳. مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۶/۱۴.

۴. باید به این نکته توجه کرد که مقصود علامه مصباح این نیست که دینداری در همه ابعاد و به نحو مطلوب و کامل، بدون شکل‌گیری اجتماع و تمدن نیز محقق می‌شود؛ بلکه این بیان ناظر به حداقل‌های حضور دین در عرصه حیات بشر است. اگرچه دینداری حضرت آدم^{علیه السلام} به لحاظ شخصی، یک دینداری کامل است، اما به لحاظ اجتماعی و بالتبع تمدنی، کامل نیست.

۵. بیانات آیت‌الله مصباح، ۹۳/۷/۱۶

«مبانی آینده‌پژوهی و پیش‌بینی‌هایی برای پانزده سال آینده». ۱۳۸۲. ترجمه‌ی وحید وحیدی مطلق و حسین صادق‌پور، مجله‌ی پژوهش‌یار، دوره‌ی ۲۹. شماره‌ی ۲۹.

اباذری، یوسف و دیگران. ۱۳۹۰. «فراروایت تمدن یا فرایند تمدن». فصلنامه‌ی تحقیقات فرهنگی. دوره‌ی ۴. شماره‌ی ۲.

ابن‌سینا. ۱۳۶۸. اشارات و تنبیهات، ترجمه و شرح حسن ملک‌شاهی. تهران. سروش.

جعفری، محمدتقی. ۱۳۷۸. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه. تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

جمعی از نویسندگان. ۱۳۸۶. جستارهای نظری در باب تمدن. قم. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۷. جامعه در قرآن. قم. اسرا.

داوری اردکانی، رضا. ۱۳۷۹. اوتوبی و عصر تجدد. تهران. ساقی.

دورانت، ویل. ۱۳۷۰. تاریخ تمدن. ترجمه‌ی احمد آرام، احمد بطحایی و خشایار دیهیمی. تهران. انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. چاپ سوم.

دورانت، ویل، ۱۳۸۵، تاریخ تمدن؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام، عسکری پاشایی، امیر حسین آریانی‌پور، تهران، علمی و فرهنگی.

شریعتی، علی، ۱۳۷۵، تاریخ تمدن، ج ۱، تهران، قلم.

فروم، اریک. ۱۳۸۸. روانکاوی و دین. ترجمه‌ی آرسن نظریان. تهران. مروارید. چاپ چهارم.

مجتهدی، کریم. ۱۳۸۹. «هویت از نظر فرهنگی و فلسفی». در: هویت ملی ایرانیان و انقلاب اسلامی. زیر نظر دکتر موسی نجفی. تهران. زمان نو.

محمودی، مرضیه. ۱۳۸۸ (آذر). «علت غایبی از دیدگاه حکمای اسلامی». مجله‌ی مشکوه‌ی النور. شماره‌ی ۸، ص ۱۰ - ۱۷.

مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۹۴، پیشنهادهای مدیریت اسلامی، تدوین و نگارش: غلامرضا متقی‌فر، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^{علیه السلام}.

مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۷۹. جامعه و تاریخ در قرآن. تهران. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی.

مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۳۷۳. آموزش فلسفه. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی

_____ . پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی. به نشانی:

<http://www.mesbahyazdi.ir>

مطهری، مرتضی. ۱۳۶۰-۱۳۶۱. شرح منظومه. تهران. حکمت.

_____ . ۱۳۶۸. مجموعه آثار، ج ۲ (انسان و ایمان - جهان‌بینی توحیدی). قم. صدرا.

مقام معظم رهبری. حدیث ولایت: مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری. مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای). ویرایش دوم.

هانتینگتون، ساموئل. برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه‌ی محمدعلی حمیدرفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸.

Lewis Mumford, The City in History, its Origins, its Transformation and its Prospect. London به نقل از: غنی‌زاده، مسعود، «نگاهی به شهر در تمدن اسلامی»، خبرگزاری فارس، ۹/۶/۱۳۸۶



علامه مصباح با الگوگیری از

طرح آرمانی مهدویت، تمدن

و به تبع آن، تمدن اسلامی را

مرحله‌بندی کرده‌اند. طراحی

مراحل و هرم نیازهای جامعه‌ی

معطوف به تمدن‌سازی،

افزون بر اینکه ما را در شناخت

حلقه‌های واسط کمک می‌کند،

در برنامه‌ریزی و عملیاتی

کردن تمدن اسلامی هم یاری

می‌رسانند.

